



پویشگران آینده امیدبخش

گزارش سیاستی

سیاهچاله تصعید جنگ؛ سقوط یا صعود ایران؟

مهرداد گرمسیری

مهر ۱۴۰۵

www.paiab.org

پایاب دانشگاهی

دیدگاه‌ها و نظرات مطرح شده در مقالات این بخش، بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست و لزوماً منعکس کننده مواضع موسسه پایاب نیست.

در فیزیک، "سیاهچاله" ناحیه‌ای از فضا است که جاذبه در آن چنان شدید است که پس از عبور از «افق رویداد»، حتی نور نیز امکان گریز ندارد. از این منظر، سیاهچاله می‌تواند استعاره‌ای باشد از تصعید جنگ ایران با آمریکا و دو نتیجه متفاوت حاصل از آن برای ایران: یا همچون باتلاقی که ورود به آن امکان خروج را از میان می‌برد، یا همچون میان‌بری کیهانی که می‌تواند با عبور از آن، مسافتی میلیون‌ها سال نوری را در زمانی بسیار کوتاه طی کرد.

اما مسئله این است که کدام تصویر به واقعیت جنگ و سیاست نزدیک‌تر است. برخی تحلیلگران معتقدند افزایش هزینه‌های جنگ برای آمریکا می‌تواند سرانجام واشنگتن را به عقب‌نشینی وادار کند. در این صورت، ایران ممکن است با قدرت و نفوذی بیش از گذشته از بحران خارج شود و در شکل‌گیری نظم جدید منطقه‌ای و حتی نظم در حال تحول جهانی نقش مهم‌تری پیدا کند. در این برداشت، تصعید جنگ عملاً یک «شورت‌کات (میان‌بر)» ژئوپلیتیکی» برای ارتقای موقعیت ایران است.

اما حتی اگر این فرض را بپذیریم، یک پرسش مهم باقی می‌ماند: آیا ایران می‌تواند به خروجی پایدار از بحران برسد؟ واقعیت آن است عبور از بحران حاصل از مقاومت و حتی از موضع قدرت، لزوماً به معنای پایان بحران نیست. چرا که بدون تغییر در راهبردها، چه‌بسا بحران بزرگ‌تری در انتظار ایران باشد. قدرت بیشتر لزوماً به امنیت بیشتر منجر نمی‌شود به ویژه اگر با رفع سوء تفاهات و تغییر رویکردها همراه نباشد، می‌تواند فشار بیشتر و چه بسا توطئه‌های سهمگین‌تری را علیه ایران تولید کند.

تصور اینکه ایران بتواند با تشدید هم‌زمان قدرت نظامی و مواضع ضدآمریکایی و ضدغربی، آمریکا را وادار به عقب‌نشینی کند و سپس همان مسیر را ادامه دهد، یک تصور رویایی است. بعید است آمریکا به سادگی با ایرانی قدرتمندتر و همچنان با همان مختصات راهبردی پیشین، کنار بیاید.

از این منظر، باید نگران خطای شناختی سیاستگذار در ایران بود، که از جنگ‌های یک سال گذشته با آمریکا و اسرائیل، لزوم اصرار بر استمرار راهبردهای گذشته را نتیجه بگیرد؛ بدون آنکه برخی از علل وقوع جنگ‌های اخیر را در رویکردها و راهبردهای خود جستجو کند.

برای مثال می‌توان به این واقعیت اشاره کرد که حساسیت غیرمعمول جهانی نسبت به برنامه هسته‌ای ایران، هرچند دلایل فنی و امنیتی مشخص خود را داشته، اما در بستر راهبردهای ضدآمریکایی جمهوری اسلامی و نزاع موجودیتی با اسرائیل تشدید و دست‌کم بهانه و زمینه کافی برای تبدیل پرونده هسته‌ای را به یک مسئله امنیتی بین‌المللی فراهم آورد. با این وصف، شاید عامل بنیادی‌تر شکل‌گیری چرخه جنگ و تحریم علیه ایران نه صرفاً «برنامه هسته‌ای»، بلکه راهبردها و رتوریک‌هایی است که می‌تواند حتی یک برنامه صلح آمیز هسته‌ای را در متن یک

منازعه گسترده‌تر قرار داده و آن را غیر صلح آمیز معرفی کند!؛ خواه این رتوریک‌ها را واکنش جمهوری اسلامی به فشارهای آمریکا برای نفی استقلال ایران بدانیم، خواه کنشی در راستای صدور انقلاب.

بنابراین، مسئله ایران انتخاب میان «مقاومت» و «عقب‌نشینی» نیست؛ مسئله یافتن نقطه بهینه میان قدرت سخت و انعطاف راهبردی است. این بازتنظیم و در صورت لزوم تجدیدنظر باید سیاست خارجی و منطقه‌ای و نیز سیاست داخلی را دربرگیرد. قدرت نظامی بدون تغییر محاسبات سیاسی می‌تواند به چرخه‌ای از تشدید منجر شود؛ همان‌گونه که ضعف نظامی همراه با عقب‌نشینی سیاسی می‌تواند موقعیت ایران را تضعیف کند.

ایران برای تبدیل قدرت نظامی به دستاورد سیاسی، به دو پیام هم‌زمان نیاز دارد: توان و عزم مقاومت، و آمادگی برای بازتنظیم راهبرد. فاصله گرفتن از شعارها و رویکردهای ضدآمریکایی و البته بدون دنباله‌روی از آمریکا؛ بازنگری در مناسبات منطقه‌ای؛ و پیگیری آرمان فلسطین در چارچوبی نهاد محور، جمعی، اسلامی، منطقه‌ای و انسانی، نه صرفاً به‌عنوان یک موضع اختصاصی و حیثیتی در سیاست خارجی ایران.

در غیر این صورت، ترکیب «سرسختی نظامی + سرسختی سیاسی» می‌تواند آمریکا را به افزایش مستمر حجم و شدت اقدامات نظامی سوق دهد و هزینه‌هایی ایجاد کند که دیگر قابل کنترل نباشند.

شاید خطرناک‌ترین خطای راهبردی این باشد که سیاهچاله را میان بُر قدرت تصور کنیم، بی‌آنکه بپرسیم آیا راهی برای خروج کم هزینه از آن وجود دارد؟ و اگر وجود دارد، ایران با چه مختصاتی از آن خارج خواهد شد؟